

موقعیتها هستند که اصول اخلاقی را به وجود می آورد و بسته به تعداد و چگونگی موقعیتها، اصول اخلاقی قابل آموزش خواهد بود. علاوه بر این آنها اظهار می دارند که بر فرض بپذیریم که اصول اخلاقی وجود دارد و از بایدها و داوریهای اخلاقی استفاده می کنند ولی انسان را که مجبور به اجرای آن باشد نمی توان گفت که فعل او اخلاقی است زیرا اجبار در کاری، نافی اصول اخلاقی است. به نظر من اخذ نتیجه ای در مورد اصول اخلاقی، منی بر توجیه عینی و عملی و مشاهده پذیر بودن اصول اخلاقی، در حقیقت تمه مکتب اخلاقی نهلیستی (بوجی گرایی) است.

اگر مردم چنین تعبیری از اصول اخلاقی را قبول می کردند. خیلی پیش از اینها اخلاق و مسائل اخلاقی از بین رفته بود. اما نکته لازم به تذکر این است که بر فرض ما در وضعیتی قرار گیریم که مجبور باشیم از میان چندین راه زندگی، فقط یک راه را انتخاب کنیم، در این صورت اخلاق نفی نمی شود بلکه ضرورت پیدا می کند، چرا که اخلاق به ما می آموزد که کدام راه از زندگی درست تر است و در انتخاب آن راه به ما کمک می کند. اخلاق می آموزد که قبل از انتخاب یک راه از میان طرق مختلف زندگی انسان باید فکر نماید، و راه مناسب با فکر خود را پیدا کند. و علاوه بر آن به ما می آموزد که برای چنین امری می توانید از گذشتگان و بزرگان خود در جهت امر فوق بهره گیرید، یعنی استفاده از تجارب دیگران از زندگی می تواند راهگشای ما در انتخاب راه درست زندگی باشد. و این چیزی نیست جز برقراری ارتباط با دیگران جهت گزینش راه درست زندگی. قبلاً هم مذکر شده ایم که زبان در دو جنبه مؤثر می افتد. یکی رشد خود فرد در اجتماع، کسب اعتبار و غیره و دیگری ارتباط با گذشتگان و ضبط و ثبت تاریخ. در اینجا هم می بینیم که برقراری ارتباط یکی از وظایف زبان اخلاقی است. نقش دیگری را که زبان اخلاقی بازی می کند در رابطه با دو اصطلاح مهم دیگر در تربیت اخلاقی است که یکی، اصطلاح تدرّد و طغیان و دیگری آزادی مطلق است.



زبان و تربیت اخلاقی

قسمت دوم

«ترجمه و اقتباس» سید مهدی سجادی

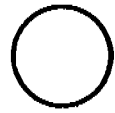
Language and moral education

R. m. . Hava.

است معقد باشند که هیچ کنترلی روی رشد موالد نباید صورت گیرد و عده ای هم خواهند گفت که اگر کنترلی در آن باشد بهتر است و حتی در بعضی موقعها پسندیده هم خواهد بود. حال چگونه می شود صحت ادعای یکی از طرفین را اثبات کرد. طبق جد اصولی و منطقی می توان اثبات کرد که کدام یک از اینها درست می گویند. بنابراین نتیجه می گیریم که اگر اصول اخلاقی جدی از واقعیتهای موجود بود پس لازم بود یک قضاوت منطقی هم در این مورد ارائه می داد. اما چون هیچ اصل اخلاقی را سراغ نداریم که در این مورد به ما رهنمود بدهد خود بخود وجود اصول اخلاقی نفی می شود و اگر هم (طبق عقیده آنها) اصول اخلاقی وجود داشته باشد در حقیقت جزئی از واقعیتهای عینی و ملموس خواهند بود. (این

در راستای این بحث، عقیده خطرناکی را در رابطه با اصول اخلاقی شاهد هستیم منی بیان می کند که درست اخلاقی چیزی نیست جز آموختن برخی از واقعیتهای اخلاقی. آنها واقعیتهایی که اغلب اتفاق می افتد و مشاهده پذیر هستند. به نظر این افراد، کودکان سدریج از خانواده و مدرسه می آموزند که اصول اخلاقی در حقیقت نمود و تظاهری است از حقایق عینی و قابل لمس و بدینال آن این عقیده در آنها رشد می کند که آن دسته از اصول اخلاقی را که در عمل نتوان مشاهده کرد و از بیکره های واقعیتهای عینی جدا ناسند (مثل بایدها) در حقیقت اظهاراتی هستند بی دلیل و غیر قابل اثبات و دفاع. این عده می گویند که اگر ما با این مسأله روبرو شویم که نسبت به رشد موالد چه اقدامی باید انجام گیرد، عده ای مسکن

باید مشخص کرد که آزادی و اختیار در جامعه یعنی چه؟ و تمرّد و سرکشی چه معنی دارد؟ و به عبارت دیگر بحث از جامعه‌ای است که آزادی و اختیار کامل به انسان می‌دهد که هر چه بخواهد بکند. در چنین جامعه‌ای بسیاری از چیزها که قبلاً ممنوع بود. ممکن است الآن مجاز شمرده شود و بر عکس. زیرا جامعه‌ای که اصول اخلاقی و بایدها را نپذیرفته است معتقد است که دلیلی وجود ندارد که ما چیزهای ممنوع را مجاز نشماریم و برعکس. و این زبان اخلاقی است که باید این دو اصطلاح را مشخص کند.



• استفاده از تجارب دیگران در زندگی می‌تواند راهگشای ما در انتخاب راه درست زندگی باشد؛ و این چیزی نیست جز برقراری ارتباط با دیگران جهت گزینش راه درست زندگی.

به نظر من آزادی صرف در جامعه، در حقیقت ایجاد یک نصادم و برخوردی است جدی با آزادی واقعی موجود در جامعه و آزادی واقعی تبیین شده در اخلاق. در اینجا ضرورتی وجود ندارد که ما بیائیم بحث کنیم که آیا محرومیت و ممنوعیت از چیزی خوب است یا بد. اینکه آیا مجاز بودن در جامعه خوب است یا بد. و یا اینکه چیزی که ممنوع باشد لزوماً خوب است یا اینکه آیا چیزی که مجاز است لزوماً خوب است. چنین بحثی ضرورت ندارد بلکه ضرورت در این مسأله است که بیاییم معنایی واقعی از کلمات و واژه‌های فوق ارائه دهیم و به دنبال بحثی برویم که در آن مطرح شود که چه چیزهایی از جنبه اخلاقی باید ممنوع باشد و چه چیزهایی باید مجاز شمرده شوند. رسالت زبان اخلاقی این است که این را به

کودکان بفهماند.

اصطلاح دیگر، کلمه تمرّد و طغیان است. ممکن است در یک جامعه افرادی باشند که از سرکشی و تمرّد و بچه‌های خود و ضعف مدیریت مدیران جامعه در کنترل آنها ناراحت باشند. ولی در عوض ممکن است عده‌ای از خانواده‌ها، از سرکشی و طغیان فرزندان خود حمایت کنند و آن را چیز خوبی بدانند، چرا که خیلی از این خانواده‌ها ممکن است متأثر از نظرات روانشناسان آن جامعه باشند مبنی بر اینکه نباید از اصول اخلاقی بی‌دلیل و بوج (بایدها) پیروی کرد. طرفداران این نظرات دوست دارند که فرزندان آنها آزاد باشند و سرکشی نمایند. حتی خیلی از آنها ممکن است معتقد باشند که باید شرایط تجدید سرکشی فرزندان خود را فراهم نمایند که آن را معادل آزادی می‌دانند. در صورتی که چنین تفکری هیچ پایه عقلانی و منطقی ندارد. جدا از تأثیر نظرات روانشناسان در جهت تقویت تمرّد و سرکشی. در بعضی مواقع بی‌حوصلگی و عدم توجه به منافع دیگران عامل دیگری در بروز تمرّد و سرکشی است.

اقا به نظر من، گرچه سرکشی و طغیان ممکن است وجود داشته باشد ولی این فی‌نفسه بد نیست. زیرا بسیاری از همین انسانهای سرکش و تمرّد در اثر رشدی که از جهت اخلاقی و فکری بدست آورده‌اند از حالت سرکشی خارج و به حالت احترام به مردم، محبت و انقیاد مطلوب و موافق اصول اخلاقی در خواهند آمد و این جای تعجب نیست، چرا که انسانها در حال تحول هستند، ممکن است ما به عنوان والدین هرگز مایل نباشیم که فرزندان ما سرکشی و تمرّد نمایند اقا هرگز آن را سرکوب نباید کرد. مهم این است که ما جداً در این مورد وارد بحث شویم و این وظیفه زبان اخلاقی است.

به جرأت می‌نوانم گفت که کودکان موجودات عقلانی هستند اقا نه در اوایل زندگی، بلکه بعد از طی مراحل از زندگی و رشد. ما شاید به سختی بتوانیم به یک کودک ۲ ساله بفهمانیم که نباید غذایش را روی فرش خانه بریزد اقا همین کودک بعد

از مدتی این حرف را قبول می‌کند، چرا که به قول پیاژه به مرحله دگرپیروی یا انقیاد رسیده است. آنها در این مرحله هر چه را که والدین بگویند قبول دارند اما به نظر ما این نمی‌تواند نشانه یک تربیت خوب باشد. آنچه مهم است عبور آنها از مرحله انقیاد به مرحله استقلال است به طوری که آنها چیزی را نپذیرند که مطابق فکرشان باشد و این است آن چیزی که نهایتاً باید بدان رسید. علت اصلی عدم موفقیت جریان تربیتی، شاید این باشد که کودکان همچنان متصل به مرحله انقیاد و تقلید باشند. علت اینکه این گونه کودکان در تربیت اخلاقی موفق نیستند این است که آن چیزی را عمل می‌کنند که والدین آنها می‌خواهند. البته نباید به خاطر ورود کودک به مرحله انقیاد افسوس خورد، بلکه این می‌تواند زمینه بسیار خوبی باشد برای تربیت اخلاقی کودک و مقدمه خوبی باشد برای رسیدن به استقلال و یادگیری فکر اخلاقی و پذیرش اصول اخلاقی.

هیچ کودکی نمی‌تواند بدون اینکه معنی و مفهوم اصول اخلاقی را فهمیده باشد به تفکر اخلاقی نائل گردد.

برای رسیدن به تفکر اخلاقی باید مفاهیم و واژه‌ها و اصول اخلاقی را از طریق زبان اخلاقی فهمید. کودک بعد از درک معنی اصول اخلاقی و در نتیجه رشد تفکر اخلاقی، طبیعتاً ممکن است خیلی از مسائل انقیادی و تقلیدی را هم در سیستمی از اصول اخلاقی بپذیرد؛ در اینجا انقیاد (به معنی پیروی از دیگران) به انقیاد (به معنی پیروی از اصول اخلاقی) تبدیل می‌شود و این برای خود تربیت شده می‌تواند بسیار مفید باشد. اگر کودکی به این نتیجه برسد که باید از کشور خود در مقابل هجوم دشمنان دفاع کند اقا بعد از مدتی، ناگهان به دنبال صلح و مصالحه باشد و کشتن دشمن متجاوز را ناپسند تلقی کند، نشان دهنده این مطلب است که او هنوز نفهمیده است که بایدهای اخلاقی یعنی چه، علت اصلی این برگشت سریع از موضع، ریشه در وابستگی کودک به زبان اخلاقی دوره انقیاد دارد زیرا او هنوز نفهمیده است که زبان اخلاقی، ریشه در

بایدها دارد نه ریشه در عمل و رفتار دیگران و چگونگی برخورد آنها با مسأله دفاع از کشور. کودکی که از راه انقباض اصول اخلاقی را پذیرفته است در حقیقت کسی است که هیچ چیزی از اصول اخلاقی را یاد نگرفته است.

چرا که اوزبان اخلاقی غلطی را پذیرفته است؛ زبان انقیاد صرف، زبان تقلید کورکورانه و غیره - مهم درک درست از زبان یک مسأله اخلاقی باشد نه تقلید از آن. همین کودک اگر معنی استقلال را از طریق رفتار پدر و مادر و مشاهده آن رفتار فهمیده باشد، ممکن است همین استقلال را هم رد کند زیرا او ممکن است معنایی از استقلال را در ذهن خود داشته باشد که مغایر با استقلال به دست آمده از طریق والدین باشد در اینجا او ممکن است واقعاً زبان استقلال را خوب فهمیده باشد. بنابراین زبان استقلال زبانی است که می‌تواند از طریق والدین به کودک برسد به این صورت که والدین خود دارای تفکر اخلاقی باشند و از استقلال در رفتار برخوردار باشند و عملاً از روی استقلال عمل کنند. استقلالی که متأثر از فکر ناشی از تربیت اخلاقی است نه هر استقلالی. اینکه کودک به راحتی استقلال عرضه شده از والدین را رد می‌کند نشانه روند صحیح از درک معنی استقلال یا درک صحیح زبان اخلاقی در رابطه با کلمه استقلال است.

تعمیم و عمومیت بخشیدن به اصول اخلاقی از دیگر وظایف زبان اخلاقی است. معمولاً بحث از تعمیم امور بحثی است بیشتر مربوط به فلسفه، و این چیز جدیدی نیست، حتی قبل از مسیح و تا زمان کانت و بعد از آن وجود داشته است. وقتی ما می‌گوییم که فلان کار را در فلان موقعیت خاص باید انجام داد نه در هر موقعیتی، به این معنی است که من می‌توانم همان کار را در تمام موقعیتهای ثابت و مشابه موقعیت فوق انجام بدهم. یعنی قابل تعمیم است به دیگر موقعیتهای مشابه (وظیفه زبان اخلاقی تبیین موقعیتهای مشابه و یکسان برای تعمیم اصول اخلاقی است) به عنوان مثال ممکن است فردی در موقعیت جدیدی قرار

گیرد و نقشی را بازی کند که فرد دیگری در موقعیت قبلی خودش آن را بازی می‌کرد. و برعکس فردی نقشی را بازی کند که من همان نقش را در موقعیت قبلی بازی می‌کردم. پس نقشهای فرد با توجه به موقعیتهای متفاوت فرق می‌کند و فقط براساس موقعیتهای ثابت و مشابه تعمیم پذیر است. پس داوریهای اخلاقی وابسته به افراد یا سازمانها نیست بلکه تفاوت در داوریهای اخلاقی وابسته به موقعیتهای متفاوت است و تعمیم اصول اخلاقی و داوریهای اخلاقی فقط به موقعیتهای مشابه مربوط می‌شود نه چیز دیگر.

بحث همچنان در مورد تأثیر عملی زبان اخلاقی بر تربیت اخلاقی است (رابطه زبان اخلاقی و تربیت اخلاقی) یکی دیگر از این ارتباطات و تأثیرات، کمک به تشخیص و مشاهده و کشف نتایج عملی است که در نظر داریم انجام دهیم و باید از خود سوال

• نباید به خاطر ورود کودک به مرحله انقباض افسوس خورد، بلکه این می‌تواند زمینه بسیار خوبی باشد برای تربیت

کنیم که مثلاً من با اینکه عملی را انجام داده‌ام، ولی می‌بایست چه کاری را انجام می‌دادم؟ خیلی از فلاسفه توجه بر این نداشته‌اند که باید چه نتیجه‌ای از عمل خود را انتظار داشت اما این مسأله‌ای است قابل طرح و با اهمیت، زیرا باید نتایج کار و عمل خود را در هر حالت در نظر گرفت. مثلاً فردی ماشه تفنگی را می‌کشد، نتیجه این خواهد بود که فردی کشته شود. یعنی با کشیدن ماشه مرگی حادث شده است بنابراین این فرد نتیجه‌ای را برای کار خود فراهم کرده است و آن مرگ یک انسان بوده است. پس این فرد می‌بایست تشخیص می‌داد که از عمل او چه نتیجه‌ای حاصل می‌گردد. همچنین اگر فردی در تربیت اخلاقی بدنبال هدفهایی برود که در عمل

قابل تصریح و تشخیص نباشد در حقیقت تربیت او بیهوده صورت گرفته است و اگر نتایج یک تربیت اخلاقی قابل فهم نباشد یا قابل مشاهده نباشد، درست مثل این است که فردی بدترین کار را با بهترین انگیزه انجام دهد چون آثار آن معلوم نیست و برعکس، بنابراین زبان اخلاقی باید این قدرت تشخیص را در ما بوجود آورد و جدای از چنین تأثیری، زبان اخلاقی در ایجاد توانایی برای تشخیص احساسات دیگران و چگونگی برخورد با آنها مؤثر است، فردی که از حیث اخلاقی تربیت شده باید احساسات دیگران را درک نماید. پس تأثیر زبان در این زمینه در دو جهت است که با علامت اختصاری (GiG) و (EMP) نشان داده می‌شود.

در حالت اول (GiG) فرد برای اینکه بتواند نتایج عمل خود را تشخیص بدهد باید به اطلاعات و دانش خود در این زمینه

اخلاقی کودک و مقدمه خوبی باشد برای رسیدن به استقلال و یادگیری فکر اخلاقی و پذیرش اصول اخلاقی.

بیافزاید. به عنوان مثال وقتی کودکی در مقابل این دو سوال قرار می‌گیرد که: چرا من باید رأی بدهم؟ و یا اینکه چرا باید من خودم را برای دفاع از کشورم در مقابل هجوم متجاوزین آماده کنم؟ باید برای تشخیص نتیجه عمل خود اطلاعات کافی کسب کند (واقف شدن به نتیجه یک عمل نشانه تربیت اخلاقی است). همچنین توانایی دسته دوم (EMP) که همان توانایی در درک و تشخیص احساسات مردم است به کودک می‌فهماند که باید برای آن از ادبیات، تخیلات، درام، هنر و غیره استفاده کند و دربارهٔ اینها آگاهی داشته باشد تا بتواند برخورد دیگران را از جهت احساسی درک کند. همچنین کودکان باید بفهمند که چه عملی دارای چه عکس‌العملی است و باید



* زبان استقلال زبانی است که می‌تواند از طریق والدین به کودک برسد به این صورت که والدین خود دارای تفکر اخلاقی باشند از استقلال در رفتار برخوردار باشند.

نوع عمل را با نوع عکس‌العمل تشخیص دهند، به گفته بعضی از روانشناسان، والدین نباید خود را از کودکان از جهت احساسی جدا بدانند، خیلی از والدین این را می‌پذیرند و در برخورد آنها تأثیر می‌گذارند. به عنوان مثال، والدین با شدت تمام کودکان خود را دوست دارند ولی این باعث می‌شود که از عکس‌العملها و برخوردهای لازم خودداری نمایند. کودک ممکن است آنها را اذیت کند ولی آنها چیزی از خود به عنوان عکس‌العمل نشان نمی‌دهند اما کار به جایی می‌رسد که دیگر اذیت و آزار بچه‌ها غیرقابل تحمل می‌گردد و ناگهان والدین عکس‌العمل تندی از خود نشان می‌دهند، در اینجا کودک حیران و سرگردان است که کدامین عمل او منجر به چنین عکس‌العمل تندی شده است و تشخیص این برای او مشکل است اما اگر والدین بعد از هر اذیت و آزاری، عکس‌العمل مناسبی از خود بروز می‌دادند، دیگر کودک می‌فهمید که کدام احساس والدین برخاسته از کدام عمل وی است.

قسمت پایانی بحث در مورد ماهیت خود تربیت شده است. تنها برداختن به تشخیص نتایج عمل یک فرد تربیت شده و یا تشخیص احساسات دیگران برای تربیت کافی نیست. بلکه ماهیت اخلاقی خود فرد تربیت شده باید مورد بحث قرار گیرد. به عنوان مثال یک فرد شکنجه‌گر، اطلاعات و دانش فراوان در مورد کار خود دارد و اطلاع دارد که عمل شکنجه‌گری او متأثر از آگاهی از

احساس آنهاست که زیر شکنجه هستند اما این کافی نیست. باید دید که ماهیت فعل او چیست، ماهیت عمل شکنجه‌گری او چیست، و همچنین باید دید که ماهیت این فرد چگونه است. باید دید که آیا در او بارقه‌هایی از عشق نسبت به دیگران وجود دارد یا خیر. بحث عشق در انسان، بحث علائق و تمایلات درونی فرد است و همچنین بحث از این که، آن فرد ممکن است دیگران را مساوی با خود بداند، یا بست تری بداند و یا اینکه خود را برتر از آنها ببیند. در اینجا باید معنی واژه عشق، تمایلات درونی و غیره روشن شود. زبان اخلاقی در این رابطه بیان می‌کند که ما نمی‌توانیم از هر منبعی برای اصول اخلاقی خود استفاده کنیم. از جمله منبع شخصی و انفرادی (علائق شخصی) به ما می‌گوید که ما نمی‌توانیم در عین اینکه اخلاقی فکر می‌کنیم منافع خود را بر دیگران ترجیح دهیم. همچنین به ما پاسخ می‌دهد که این عشق چگونه بدست می‌آید و این سؤالی است که روانشناسان باید بدان جواب دهند اما ما هم مختصری در این رابطه اشاره می‌کنیم.

ما می‌گوئیم که این عشق و علاقه‌ها، در کلاس درس بوجود نمی‌آید بلکه از موقعیتهای واقعی و ارتباط با دیگران بدست می‌آید. در این صورت و با توجه به مباحثی که قبلاً مطرح شده است. می‌بینیم که کودکان اولاً بیشتر بدنبال اصولی می‌روند که مستقیماً با زندگی آنها در ارتباط باشد و راهنمای زندگی آنها در زندگی باشد.

ثانیاً دنبال اصولی از اخلاق هستند که عملاً آنها را متأثر سازد و ثالثاً بدنبال محتوای اصول اخلاقی می‌روند. ما در مورد مسأله اول و دوم (ارتباط اصول اخلاقی با زندگی و فکر افراد و تأثیر عملی آن اصول و اجرای آن در عمل) بحث مفصلی ارائه داده‌ایم. اما برای حسن ختام به قسمت سوم، یعنی محتوای اصولی اخلاقی اشاره‌ای مختصر خواهیم داشت.

در بحث محتوای اصول اخلاقی، فضیلتها مطرح هستند و سؤال پیش می‌آید که فضیلتها چیستند؟ و چه فضیلتهای

اخلاقی وجود دارند. یعنی محتوای اخلاق همان فضیلتها هستند یا خیر؟

اگر ما مختصراً چند فضیلت را نام ببریم بهتر است از اینکه توضیحی مفصل درباره آنها داده باشیم. فضیلتهای نهفته در اصول اخلاقی دوگونه هستند:

۱ - فضیلتهایی که از جهت فکری و اندیشه‌ای به ما کمک می‌کنند برای تشخیص اینکه چه کاری خوب است انجام بگیرد و چه کاری اینگونه نیست. از جمله هوش و دیگر مهارت‌های مورد نیاز برای اندیشیدن و فکر کردن در مورد کاری که باید انجام گیرد و همچنین تدبیر، دوراندیشی، وغیره.

۲ - فضیلتهایی که به ما قدرت لازم را می‌دهد برای انجام آنچه که فکر می‌کنیم باید انجام گیرد، حتی انجام کارهای بسیار سخت و پیچیده، از جمله دلیری (شجاعت)، تحمل و صبر، کنترل خود، محبت، این فضیلتها عمده‌ترین بخش تربیت اخلاقی است. البته بسیاری از این عناوین و فضیلتها در طبیعت خود انسانها نهفته است و بحث از آن کار سختی است. چرا که در عمل کمتر می‌شود معلوم کرد که یک جوان عاقل است یا بی‌تدبیر و یا حتی ممکن است خیلی از آنها دارای آرزوهای احمقانه‌ای هم باشند اما با این حال نباید آنها را رها کرد بلکه آنها را باید در حاله‌ای از ارتباطات و انتظارات قرار داد یعنی در عین برقراری ارتباط با آنها، از سطح آرزوهای آنها مطلع شویم و آن را محترم بشماریم نباید والدین فکر کنند که اگر جوانان کاری را از روی بی‌احتیاطی و یا از روی ناآگاهی انجام داده‌اند مقصر هستند، بلکه علت چنین قضاوتی ریشه در برخورد خود والدین دارد، چرا که والدین افرادی کم‌تامل در رابطه با کودکان یا جوانان هستند. والدین باید توجه نمایند که گرچه این افراد مولد و سازنده نیستند ولی قادرند برای خود مفید باشند.

بنابراین تبیین محتوای اصول اخلاقی و اینکه فضیلتها چیستند، چند نوع فضیلت وجود دارد و غیره کاری است در حوزه زبان اخلاقی در ارتباط با تربیت اخلاقی.

والسلام